

بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های یزدی

صدیقه رمضانخانی^۱

چکیده

ضرب‌المثل‌ها بُعد مهم ادبیات شفاهی هر ملتی به‌شمار می‌آیند. میزان ذوق و قریحه هر جامعه‌ای را می‌توان با نگاهی به تعبیرها، کنایه‌ها و امثال رایج در میان آنها شناخت. مثل‌ها اغلب در قالب طنز و نقدی ظریف و زیرکانه برای درک بهتر اوضاع یا تحذیر و ترغیب افراد به کار می‌روند و خود به‌عنوان انعکاس‌دهنده اندیشه و تجارب پیشینیان در شناسایی هرچه بیشتر جوامع و سیر تحول تاریخ فرهنگی ملت‌ها راهگشا هستند. در این گفتار، پس از گزینش ضرب‌المثل‌هایی که به آرایه کنایه آراسته بودند، نوع کنایه از نظر قریب و بعید بودن معنای ثانوی، همچنین مکنی‌عنه و وضوح و خفای واسطه‌های کنایه مورد بررسی قرار گرفت؛ پس از بسامدگیری مشخص شد بیش از ۴۰ درصد کنایه‌ها از نظر وضوح واسطه‌ها ذیل رمز قرار می‌گیرند. این نتیجه دشواری فهم و وسعت واژگان در لهجه یزدی را معلوم می‌سازد.

واژگان کلیدی: ادبیات شفاهی یزدی، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها، کنایه و انواع آن.



فرهنگ و آداب و رسوم بومی هر ملتی از دیرباز مایه شناخت آنها و نیز مایه مباهات و فخر آن قوم بوده است. وسعت دایره لغات، تنوع واژگان مترادف، قابلیت ساخت واژگان و ترکیب‌های جدید از ویژگی‌هایی است که به گویش‌ها برتری می‌دهد؛ علاوه بر آن کاربرد ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات یکی از راه‌های شناخت توانمندی گویش‌ها و لهجه‌ها در آنهاست. «اصطلاحات» واژگان خاص هر گروهی است که بر آن اتفاق نظر دارند. «ضرب‌المثل‌ها» نیز از حکایت‌ها و داستان‌هایی که سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند، خبر می‌دهد. «وجود بیشتر ضرب‌المثل در هر ملتی نشانه خردمندی عامه آن ملت است. هر زبانی که بتواند به گونه‌ای فشرده، روشن، روان و با ترکیبی زیبا رساننده پیام باشد، توانمندی خود و حکمت و ذوق مردمش را بیان می‌کند» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۹۲۵).

با این توصیف باید گفت ضرب‌المثل‌ها هرکجا که متکلم از رساندن منظور بازمی‌ماند، در قالب یک جمله کوتاه، دل‌نشین و مستدل با مفاهیم گوناگون به یاری گوینده می‌شتابند.^۱ در این گفتار بر آنیم به بررسی برخی ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات یزدی و مفاهیم کنایی آنها بپردازیم؛ بدان سبب که اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها از یک‌سو جزئی از آرایه‌های ادبی هستند و چشم‌اندازی زیباتر فراروی نگاهمان پدید می‌آورند و از دیگر سو یکی از منابع مهم در شناخت فرهنگ مردمان به‌شمار می‌آیند؛ از آن جهت که از سنت‌ها، آداب و باورها و اندیشه‌های یک قوم تا تاریخ و زمان گویندگان آن پرده برمی‌دارند. حوزه کار این گفتار درباره اصطلاحات منطقه جغرافیایی شهر یزد است. یزد سرزمینی است تاریخی^۲ با غنای فرهنگی قابل تأمل و توجه بسیار که در طی سالیانی دراز زیستگاه افراد گوناگون از گروه‌ها و اقوام بسیار، از جمله معتقدان به آیین میترا و زرتشتیان بوده است و بدین لحاظ مردمانش همیشه در یک دادوستد فرهنگی، به‌خصوص دادوستد زبانی با خود و اقوام دیگر بوده‌اند.^۳

۱. خداوند نیز در جای‌جای قرآن کریم از این آرایه استفاده کرده است، از جمله در سوره‌های یس/ ۱۳؛ نحل/ ۷۵، ۷۶ و

۱۱۲؛ بقره/ ۲۶ و عنکبوت/ ۴۳.

۲. منطقه یزد را اهل تحقیق جزو سرزمین‌های دوردست ماد شمرده‌اند (دیاکونوف، ۱۳۵۷: ۹۰).

۳. بخشی از آثار کهن به‌جامانده در منطقه از وجود پیروانی از آیین‌های باستانی ایرانی خبر می‌دهد که پیش از ترویج و گسترش آیین «نو زردشتی» در یزد به سر می‌برده‌اند؛ مانند آیین مهرپرستی و نیایش آناهیتا (بنگرید به: استانداری یزد،



بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

یکی از زیرشاخه‌های ادبیات شفاهی با عنوان «اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها» در فرهنگ مردم یزد از منظرهای گوناگون، به‌خصوص به دلیل کاربرد فراوان و داشتن مفاهیم کنایی قابل توجه هستند.

تعاریف

تعاریفی که در فرهنگ‌ها ذیل واژه «اصطلاح» بیان شده، مشترک و به شرح زیر است:

اصطلاح: «اتفاق کردن جمعی مخصوص برای وضع کلمه‌ای» (معین)

اصطلاح‌کردن: «متداول کردن لفظی برای معنی‌ای خاص» (معین)

واژه ضرب‌المثل از دو جزء «ضرب» به معنای «مانند و همتا» و «مَثَل» به معنای «حکایت و داستان» تشکیل شده است و در کل به معنای «مانند حکایت» است، زیرا یک ضرب‌المثل می‌تواند فشرده حکایتی طولانی باشد.

جوادیان در توصیف ضرب‌المثل می‌نویسد: «مثل سایر، سخنانی کوتاه به نثر یا نظم که بیانگر مفاهیم اخلاقی، اجتماعی، اندرز و دستوره‌های زندگی است. ضرب‌المثل ساختاری محکم و روان، معنایی کنایی و کاربردی عام دارد که بخشی از فرهنگ مردم است و سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است» (جوادیان، ۱۳۸۰: ۹۲۵)؛ با این‌همه تا تعریفی از کنایه در نظر نداشته باشیم، بی‌شک برای نتیجه‌گیری بهتر راه به‌جایی روشن نخواهیم برد. کنایه در عمده مباحث علم بیان مطرح می‌شود و تعاریفی که از کنایه ارائه می‌شود در فروع، متفاوت و در اصل مشترک‌اند.

قدیمی‌ترین تعریف فارسی کنایه از محمد بن عمر رادویانی در *ترجمان‌البلاغه* است که بدون هیچ شرح و توضیحی می‌گوید: «... و یکی از بلاغت‌ها کنایت گفتن است» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۹۹).

زمخسری نیز در *اساس‌البلاغه* درباره ریشه این کلمه می‌گوید: این کلمه در اصل مصدر ثلاثی مجرد از باب «نَصَرَ / يَنْصُرُ» یعنی «كُنِيَ / يَكْنُو» یا «ضَرَبَ / يَضْرِبُ» یعنی «كُنِيَ / يَكْنُو» است و از نظر واژگانی «پوشیده‌گویی و صراحت‌نداشتن در گفتار» معنی می‌دهد و با دو



حرف جرّ «ب» و «عن» متعدّی می‌شود؛ یعنی می‌گویند «کنی عَن الشئی» یا «کنی بالشئی» کنایه» (زمخشری، ۱۳۸۵: ۵۵۲). معاصران نیز در تعریف کنایه همین مفهوم را با زبانی ساده‌تر و بیانی لطیف‌تر بیان کرده‌اند. جلال‌الدین همایی در تعریف کنایه می‌نویسد: «در اصطلاح سخنی است که دو معنی قریب و بعید داشته باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کاربرد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۸۳: ۲۵۵). میرجلال‌الدین کزازی در کتاب بیان، کنایه را این‌گونه شرح می‌دهد: «سخنور اگر بایسته (لازم) چیزی را در سخن بیاورد و از آن بایسته، خود آن چیز را بخواهد کنایه‌ای را به کار گرفته است. در کنایه معنای بایسته یا به سخنی دیگر، معنی راستین کنایه نیز پذیرفتنی و رواست» (کزازی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). محمدرضا شفیی کدکنی در صور خیال در شعر فارسی پس از بررسی نظرهای مختلف درباره کنایه چنین می‌نویسد: «کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است ...» (شفیی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۱-۱۴۰).

متقدّمین از علمای بلاغت حوزه مفهومی کنایه را وسیع‌تر از متأخرین می‌دیده‌اند. از نظر ابوعبیده صاحب مجازالقرآن هر نوع عدم تصریحی از مقوله کنایه است (شفیی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۱-۱۴۰).

استاد همایی در صفحه ۲۰۵ کتاب «بیان» خود کنایه را این‌گونه تعریف کرده است: «کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است ... و در اصطلاح آن است که لفظی را بگویند و از آن لازم معنی حقیقی اراده کنند؛ به این شرط که اراده معنی حقیقی نیز جایز باشد.» دکتر تجلیل نیز کنایه را «پوشیده سخن گفتن» (تجلیل، ۱۳۶۵: ۸۴) معنا کرده است و معنای اصطلاحی آن را «ایراد لفظ و اراده معنی غیرحقیقی آن» می‌داند (همان).

کنایه بیانی غیرمستقیم و تأمل‌برانگیز از موضوع‌های گوناگون است که جنبه هنری و خیال‌پردازی سخن ادبی را نیز رشد می‌دهد. همچنین شاعر و نویسنده می‌تواند با کاربرد آن، معانی و مضامین دشوار را با بیانی آشنا و فشرده و هنرمندانه به ذهن مخاطب منتقل و آن را نهادینه کند.



بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

کنایه ممکن است زمینه فرهنگی یا باورهای اسطوره‌ای داشته باشد. یکی از علت‌های زیبایی کنایه همین تلاش ذهنی برای دریافت پیشینه کنایه است. «برای دریافت معنای مجازی کنایه‌ها واسطه‌هایی را باید پشت سر گذاشت، یعنی بسیاری از کنایه‌های فارسی، ژرفایی دارند که به گذشته برمی‌گردند و کنکاش در آنها خالی از لطف نیست؛ همچنان‌که بیشتر ضرب‌المثل‌ها برگرفته از حکایت‌هایی است که کم‌وبیش به آنها اشاره شده است. اگر با دقت به اصل و ریشه کنایه‌ها دقت شود و ریشه‌یابی گردد، می‌توان دریافت که سررشته بیشتر آنها در آیات قرآنی، اعتقادات پیشینیان، آداب و رسوم اجتماعی، باورهای اساطیری، بینش‌های مذهبی و غیره یافت می‌شود» (میرزانی، ۱۳۷۳: ۵۴). یکی از تفاوت‌های کنایه با صور خیال دیگر همین پشتوانه عظیم فکری و فرهنگی است که با خود به همراه دارد. شاعران بزرگی مانند مولانا با توجه به این ظرفیت خاص و کارکردهای متفاوت کنایه، از این عنصر بیانی در شعر بهره برده‌اند.

تعریف‌های جدید و قدیم تقریباً یکسان‌اند؛ بعضی کلی‌تر و بعضی به جزئیات نیز پرداخته‌اند. در تعریفی کوتاه و جامع از کنایه باید گفت، کنایه دوری از تصریح است و سخنی است که افزون بر معنای حقیقی زبانی، معنای مجازی هنری نیز دارد. درباره تقسیم‌بندی کنایه از دیدگاه‌های مختلف نیز باید گفت که گستره کنایه در زبان بسیار وسیع است و گاه این تقسیم‌بندی‌ها جامع نیستند. شفیعی کدکنی در این باره چنین می‌گوید: «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت؛ تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای حدود آن (کنایه) تعیین کند. جست‌وجو در امثال و نکته‌های رایج در زبان مردم، این موضوع را به خوبی روشن می‌کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). افزون بر تقسیم‌بندی و تعریف‌های کنایه، کارکردهای کنایه در زبان و شعر بسیار مهم است. نویسنده کتاب صور خیال در شعر فارسی تقسیم‌بندی‌های قدما درباره کنایه را بی‌بهره از ارزش ادبی و هنری می‌داند و در ادامه چنین می‌گوید: «توجه به آن تقسیمات هیچ‌گونه توسعه‌ای در حوزه امکانات خلق کنایه‌ها به وجود نمی‌آورد و اگر دقت شود، می‌بینیم در بعضی موارد، بسیار محدود و دور از مرزهای زیبایی و بیان هنری است» (همان: ۱۴۳).



تفاوت کنایه با مجاز

در تعریف مجاز باید گفت مجاز استفاده کردن یک کلمه در غیر معنی ظاهری است، یعنی مانند کنایه منظور نویسندۀ یا گویندۀ معنی ظاهری کلام نیست، بلکه منظور معنی معنی است. در کنایه می‌توان معنی ظاهری را هم در بسیاری از موارد درست دانست، مانند «دست فلانی کج است» که معنی ظاهری هم درست می‌تواند باشد، درحالی‌که منظور معنی باطنی و قراردادی اهل زبان یعنی دزد بودن است، ولی در مجاز همواره معنی معنی مورد نظر است و برای دریافت این معنی قرینه‌ای در کلام وجود دارد که شنونده یا خواننده را به معنی مورد نظر گویندۀ یا نویسندۀ می‌رساند. مجاز هم همواره همراه با یک قرینه (نشانه) و علاقه است؛ به‌عنوان مثال در جمله‌ای مانند «ایران به جام جهانی رفت.» ابتدا با یک نشانه، یعنی رفتن به جام جهانی می‌فهمیم که منظور از ایران، کشور ایران نیست و وجود جام جهانی ما را به‌طور ویژه به تیم فوتبال راهنمایی می‌کند. همچنین می‌فهمیم که تیم فوتبال در ایران ساکن است و علاقه محلیه است، یعنی ما محل را گفتیم، درحالی‌که منظور ما کس یا کسانی است که در آن محل زندگی می‌کنند یا در این مثال

«مباد روزی بی ملک تو جهان، که جهان به روز روشن از آن پس ستاره بشمارد»

(انوری)

کنایه به کار نرفته، زیرا معنای ظاهری «ستاره شمردن» کاربرد ندارد و شاعر به قرینه «روز روشن» می‌خواهد بگوید روز روشن بی تو چون شب می‌شود و شب شدن در حکم رواج فساد و اختلال در احوال است (شمیسا، ۱۳۷۵).

همان‌طور که اشاره شد، متقدمان مرز دقیق و روشنی بین کنایه و مجاز و استعاره مشخص نکرده‌اند و مانند صاحب کتاب مجازالقرآن، هر نوع تصریح‌نکردنی را از نوع کنایه پنداشته‌اند. «می‌توان ادعا کرد که تا قبل از تفتازانی (صاحب کتاب‌های *مطوّل* و *مختصرالمعانی*) میان مجاز، استعاره و کنایه مرز دقیق و روشنی نمی‌توان یافت» (آقاحسینی، ۱۳۹۴: ۲۵۷). یک ملاک مهم برای تشخیص کنایه از موضوعاتی مانند مجاز، آن است که در کنایه اراده معنای ظاهری ممکن است، اما در مجاز این موضوع ممکن نیست. «یک نکته بسیار مهم که باید در کنایه به آن توجه شود تا مرز نسبتاً روشنی بین کنایه و مجاز باشد،



بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

جواز اراده معنی ظاهر است» (همان: ۲۵۹)؛ برای نمونه در عبارت کنایی «آب در هاون کوبیدن» افزون بر معنای کنایه، یعنی عمل بیهوده انجام‌دادن، عمل ظاهری آب در هاون کوبیدن را نیز می‌توان تصور کرد. «اینجاست که تفاوت بین کنایه و مجاز مشخص می‌شود؛ زیرا در مجاز اراده معنی حقیقی ممکن نیست و حتماً قرینه صارفه‌ای ما را از معنی اصلی دور می‌کند تا معنی مجازی را دریابیم، اما در کنایه چنین قرینه‌ای نیست و اراده معنای حقیقی ممکن است» (همان: ۲۵۹).

انواع کنایه

کنایه را می‌توان از دو جنبه مورد مطالعه قرارداد: کنایه از نظر نوع به‌کارگیری کلمه یا عبارت (مکنی‌عنه) و کنایه از نظر وضوح و خفا.

کنایه از نظر نوع به‌کارگیری کلمه یا عبارت (مکنی‌عنه)

- کنایه از اسم (موصوف)

زمانی است که وصف یک اسم به‌دلیل پرکاربرد بودن آن صفت برای آن اسم یا قراردادی برای آن اسم اراده می‌شود؛ به‌عنوان‌مثال منظور از سیاه‌دشت غمناک در کتاب زبان فارسی سال چهارم کربلاست یا در شعر:

تبارک‌الله از آن آب‌سیر آتش‌فعل
که با رکاب تو خاک است با عنانت هوا
(انوری)

منظور از «آب‌سیر آتش‌فعل» شراب است؛ که به‌جای خود آن آورده شده است. یا هر جا که فردوسی «آزاده» یا «آزادگان» را به کار می‌برد، منظورش ایرانیان است و منظور او از «سواران دشت نیزه‌گذار» تورانیان است. همچنین است زمانی که عبارت «چوب دوسرنجس» را به کار می‌بریم، نیز از این نوع کنایه استفاده کرده‌ایم.

- کنایه از صفت

وقتی معنای ظاهری، صفتی است که ما باید از آن متوجه صفت دیگر، یعنی معنای باطنی شویم که خود به دو نوع قریب و بعید تقسیم می‌شود.

دهر سیه‌کاسه‌ای است ما همه مهمان او
بی‌نمکی تعبیه است در نمک خوان او
(خاقانی)



فصلنامه فرهنگ یزد

«سبه کاسه» کنایه از پلیدی و بخیلی روزگار و بی‌نمکی و بدون جاذبه بودن زندگی است یا منظور «چشم و گوش بسته» بی‌اطلاع بودن است.

- کنایه از فعل

فعلی را به چیزی یا کسی نسبت دهیم، اما معنای دیگری را از آن دریافت کنیم که بیشتر کنایه‌های موجود در زبان فارسی از این نوع است.

به تاراج داد آن‌همه بوم و رست
به یکبارگی، دست بد را بشست
(فردوسی)

«دست شستن از کاری» کنایه از آغاز کردن به آن کار است. برخی دیگر از این نمونه عبارت است از:

آهن سرد کوفتن: کار بیهوده کردن

تخم در شوره افشاندن: کار بیهوده کردن.

گندم‌نمای جوفروش: حيله‌گر و فریبکار.

با حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود: با سخن گفتن مشکل حل نمی‌شود و در عمل لازم است.

تا تنور گرم است باید نان پخت: کار را باید به موقعش انجام داد.

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن: حدّ خودت را بشناس!

کمر بستن: آماده شدن.

کنایه از نظر وضوح و خفا

دانشمندان علم بیان به اعتبار اینکه واسطه‌های میان معنای اولیه و معنای مورد نظر آشکار باشد یا مخفی، کنایه را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند.

- تلویح: واسطه میان معنی اول و دوم متعدّد و فهم کنایه دشوار باشد.

چمانده چرمه هنگام گرد
چرانده کرکس اندر نبرد
(فردوسی)

«چراندن کرکس» کنایه از بسیار کشتن دشمنان و به نوا رساندن لاشخورها و کنایه از

شجاعت بسیار است.



سال سوم، شماره ۱۰
تابستان ۱۴۰۰

بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

- رمز: واسطه معنای اول و معنای مورد نظر اندک، اما کنایه مخفی و دیرپاب است.
عاشق بکشی به تیر غمزه
چندان که به دست چپ شماری
شمردن به دست چپ کنایه از کثرت عدد است، چون در قدیم، با انگشتان دست راست
یکان و دهگان را می‌شمردند و صدگان و هزارگان را با دست چپ حساب می‌کردند.
- ایما: واسطه میان معنای نخستین و معنای مورد نظر اندک و معنای کنایی هم آشکار
است.

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بریندم و تا ملک سلیمان بروم
(حافظ)

«رخت بر بستن» کنایه آشکار و نزدیکی است از سفر کردن.

- تعریض: کنایه‌ای است در نکوهش، ریشخند یا اندرز و همان گوشه‌زدن به کنایه است؛
به قول عامه «به در گویند تا دیوار شنود»؛ چنان‌که برای کسی که لاف خودپسندی می‌زند،
این ابیات را بخوانند (احمدنژاد، ۱۳۸۵: ۶۸).

اساتید فن کنایه را از جهات مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند، از جمله کنایه از جهت سادگی
یا دشواری انتقال معنای ثانوی به دو دسته قریب و بعید تقسیم می‌شود. همچنین از جهت
مکنی‌عنه کنایه را به صفت، موصوف و نسبت (فعل، مصدر و اسناد) تقسیم کرده‌اند؛ چنانکه
«تنگ‌چشمی» کنایه از صفت خسیس و «نه گلشن» کنایه از موصوف نه فلک و «لشکر
افکندن» کنایه از مصدر «توقف کردن» است، اما مهم‌ترین تقسیم‌بندی کنایه به اعتبار وضوح
و خفای واسطه‌های کنایه است که به ترتیب وضوح به ایما، تعریض، تلویح و رمز تقسیم
می‌شود.

در ایما «هم وسایط اندک و هم ملازمه آشکار» (همایی، ۱۳۷۰: ۲۱۰) است. تعریض
«همان گوشه‌زدن به کنایه و کلامی است که الفاظی که در آن عرضه شده معنی دیگری از
آن اراده شده که متضمن تنبیه یا طنز است» (تجلیل، ۱۳۶۵: ۸۶) و درباره تلویح گفته شده:
«... آن است که وسایط مابین لازم و ملزوم بسیار، اما آشکار باشد» (همایی، ۱۳۷۰: ۲۱۰)،
اما درباره رمز باید گفت: «وسایط اندک است و ملازمه معنی نخستین با معنی ثانوی مخفی
و پوشیده» است (همان: ۸۵).



حال پس از روشن شدن مقصود نویسنده از اصطلاحات به کار گرفته در گفتار حاضر به بیان چندی از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات یزدی به همراه آوانویسی و توضیح واژگان دشوار هر یک می‌پردازیم.

ضرب‌المثل‌ها از نظر قریب و بعید بودن معنای ثانوی، صفت و موصوف و نسبت و ایما و تلویح و تعریض و رمز تقسیم‌بندی شده‌اند. ضرب‌المثل‌هایی که در ذیل ایما قرار دارند، در گروه قریب‌ها و بقیه در گروه بعیدها جای گرفته‌اند؛ در واقع می‌توان گفت ضرب‌المثل‌هایی که از صغری کبری چیدن یا علت و معلول حاصل می‌شوند قریب هستند، زیرا هر شئونده‌ای با قدرت منطق خود به معنای ثانوی کنایه سازنده ضرب‌المثل پی می‌برد.

پیشینه و ابزار تحقیق

گرچه درباره کنایه‌های یزدی پژوهش‌هایی انجام شده است، اما تاکنون پژوهشی درباره انواع کنایه‌ها صورت نگرفته است. پس از جمع‌آوری اطلاعات و طبقه‌بندی یافته‌ها، براساس داده‌های موجود، به تجزیه و تحلیل اطلاعات پرداخته شده است.

هدف تحقیق

مطالعه نقش ادبیات عامه در هویت فرهنگی و هم‌بستگی ملی در سطوح و اشکال مختلف، از جمله اهداف اصلی تدوین این مقاله است؛ از این جهت یکی از مهم‌ترین دلایل گردآوری و ثبت اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های محلی می‌تواند گامی بزرگ در راه شناخت فرهنگ ملی و بومی هر منطقه باشد.

این مقاله با تأکید بر حفظ و صیانت یکی از ابعاد فرهنگ شفاهی به نگارش درآمده و امیدوار است که بتواند با مطالعه علمی، گردآوری و نیز ضبط ضرب‌المثل‌ها و کنایات، آنها را در جریان پویای ادبیات بومی وارد کرد و حتی مواد خام و ارزشمندی را برای سایر پژوهش‌ها فراهم آورد.



نشانه‌های آوایی در این گفتار:^۱

صامت‌ها:	G = گ	q = ق	J = ج	č = چ	U = او
P = پ	Z = ز، ذ، ظ، ض	M = م	S = س، ث، ص	H = ح، ه	Ow = او
b = ب	š = ش	N = ن	Y = ی	واکه‌ها:	æ = آ کشیده
T = ت، ط	ž = ژ	W = و	L = ل	â = آ	e = ا کسره کوته
D = د	F = ف	γ = غ	R = ر	O = أُ ضمه کوته	a = ا فتحه کوته
K = ک	V = و	X = خ	I = ای		

نمونه‌ها:

۱- آگه نیل سزاش نبود، ته خمره جاش نبود:

Ehæ nil sezâ-ssss nabu:d, ta:he-xomræja-s na-bu:d

در مقام تنبیه به کسی گویند که مستحق مجازات و محرومیت است.

۲- خنده کردن دل خشی مُخاد، گریه کردنم هم سر و چشی یا (سر و چشی مخاد):

Xandæ kerda:ndel-æ xaš² imoxâ:d,geryæ kerda:n-am,sar-o čaši
moxâ:³d

اشاره به اینکه برای انجام هر کاری، هم صبر هم آمادگی لازم است.

۳- از عالم بی کسی به گربه هم مگن کسی؛ یا (از عالم بی کسی به گربه هم مگن آباچی):

۱. صامت‌ها: consonents, واکه‌ها: vowels .

۲. واژه خش xaš در دوره باستان xvaš بوده که در دوره میانه (v) آن حذف شده (xaš) و در فارسی جدید xoš (خوش) تلفظ می‌شود، اما در یزد تلفظ میانه آن «xaš» هنوز رایج است (باقری، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

۳. حذف همخوان «خیشومی» (غنه ای)، «n» در بیشتر موارد در پایان کلمات گویش، به ویژه در پایان مصدرها بر اساس قانون حذف انجام می‌شود و بیشتر با کشش واکه همراه است و گاه تلفظ بسیار خفیف از آن شنیده می‌شود.



Az âlam-e bi-kasi be gorbæ-am mega:n kasi

در بیان حال شخص منزوی و تنها به کار می‌رود که به‌اجبار هم‌نشینی هر کس و ناکس را پذیراست.

آباجی (âbâji) بیشتر گویش‌ها در معنی خواهر است.
- اصلش پییره که مادرش رهگذره:

Asl-eš piyar-æ ke mâdar-eš ra:hgozar-æ

در اثبات این موضوع که اصل و نسب از پدر است.
ضرب‌المثل‌هایی از این دست که رابطه‌ای منطقی را بیان می‌کنند، مسلماً ذیل ایما قرار می‌گیرند، زیرا منطق افراد از هر جامعه و فرهنگ مشترک است و در تشخیص به توافق می‌رسند.

در تقسیم‌بندی کنایه‌ها به صفت و موصوف و نسبت، ۸۹ درصد ضرب‌المثل‌ها ذیل نسبت قرار می‌گیرند و تنها سه ضرب‌المثل صفت و هشت ضرب‌المثل به موصوف برمی‌گردند، چون ضرب‌المثل فشرده سخنی حکمی یا داستانی عبرت‌انگیز است. همچنین محتوایی پندگونه دارد و نمی‌تواند در یک کلمه خلاصه شود، پس درصد نسبت که شامل اسناد و مصدر است، بیشتر می‌شود.

در ادامه شاهدانی برای صفت و موصوف ذکر می‌شود.
- اُرسی پایین کرده، تیجیرم کشیده:

Orosi pâin kerdæ tijir-am kašid-æ

بیان حال شخص بداخلاق و اخمو است که روزنه‌ای برای برقراری ارتباط باز نگذاشته است.

اُرسی (orosî): درهای قدیمی که به‌طرف بالا کشانده می‌شود و ظاهراً منسوب به «روس» است (افشار ۱۳۶۸: ۱۳۳). همچنین ارسی: orosî (orsî) به معنی کفش است و در اصل کفش ارسی (ثروت، ۱۳۷۷: ۳۹).

تیجیر (tijir): پرده، دیوارچادر (دهخدا، ۱۳۷۷).



- نشادر ورداشتن:

Nešâdor vardašta:n

کنایه از اینکه شخص عجل همیشه با سرعت به کاری مشغول است.
این ضرب‌المثل در امثال و حکم دهخدا این‌گونه ذکر شده است: نشادرش تند بودن:
به مزاح، عجله داشتن (دهخدا ۱۳۵۲: ۱۸۱۲).

نوشادر (nusador): نشادر ملحی است جامد، متبلور و بی‌رنگ و بو که از ترکیب
جوهر نمک و آمونیاک به دست می‌آید. نام علمی‌اش «کلرور آمونیوم» است. طعم نشادر
زنده است و در آب گرم حل می‌شود. در سفیدگری و لحیم‌کاری مورد استعمال دارد و در
صنایع مختلف و پزشکی نیز از آن استفاده می‌کنند (معین).
در این دو مثال بدخلق و عجل مکنی‌عنه هستند و ذیل صفت قرار می‌گیرند.
- دست‌وپا کلاغ:

~kelây

کنایه از خط‌ناخوانا داشتن؛ هر چیز ناجور و درهم.
- گُرسُم نَر:

Gorsom-e naræ

کنایه از زن سلیطه. ظاهراً تحریف‌شده کلثوم.
گُرسُم: کلثوم.
- کلوخ چشم‌دار:

Kolux-e čaš dâr

کنایه از شخص بی‌قواره، کوتاه و خپل؛ نگاهی بی‌معنا داشتن به کسی یا چیزی.
کلوخ: kolux گل خشک‌شده. لخت‌های دیوار افتاده و خاک بر هم چسبیده سخت
شده. خشت پاره. شخص خشک‌طبیعت و بی‌همت (معین).
- ورورِ جادو:

Verver-e jâdu

کنایه از کسی که زبروزرنگ است و هنگام صحبت به دیگری فرصت نمی‌دهد، به‌ویژه
در حرف زدن. شخص پرحرف.

ورورِ جادو: آدم پرحرف و روده‌دراز را گویند (ثروت، ۱۳۷۷: ۸۶۸).



- مُلتَکیه:

Moltakiy-æ

کنایه از جای خواب و اشاره به منطقه‌ای بی‌نام در یزد.
در مثال‌های فوق مکنی‌عنه به موصوف که شخص یا مکان یا خط بود برمی‌گردد.
به جز این مثال‌ها، بقیه ضرب‌المثل‌ها ذیل نسبت قرار می‌گیرند.
- سیخ تو چش کسی نزدن:

Six tu čaše kasi nazad:n

به کسی کمک نکردن، حتی به مقدار اندک.
- کله‌هستن:

Kall-æ hešta:n

خوابیدن. در گویش کنایه از مردن هم است.
- سو داشتن:

Su dašta:n

حمیت داشتن. دنبال کار بودن.
سو: خوش سو، اسب خوش سو، خوش رو و راهوار (افشار، ۱۳۶۸: ۱۶۵).
- کور گم کردن:

Kur gom kerda:n

چیزی را کاملاً مخفی کردن.
- مِشتی ور داشتن:^۱

~Mašti

به احترام و مجلل عمل کردن.
مشتی (masti) مشهدی، اهل مشهد؛ خراج بودن، دست‌ودلباز بودن؛ جوانمرد (معین).
- نی تو ناخن کسی کردن:

Ney tu nâxun-e~

مجبور کردن کسی را.



۱. رسمی کهن در بین مردم یزد که در تکریم متوقفاً یا افرادی که به زیارت عتبات می‌روند و نیز نوعروسان باید بسیار کوشید؛ مترادف «سنگ تمام هشتن»: sang tamâm hešta:n.

بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

- نیش کسی خشک شد:

Niš-e kasi xoš:k~

پژمرده و بی حال شدن، ماسیدن خنده بر چهره.

- هُری دل تو ریختن:

Horri del tu rexta:n

ترسیدن بسیار.

هُری (horri) (... تو ریختن دل): هُری قید کیفیت است و اضطراب و نگرانی شدید و ناگهانی را می‌رساند. این ترکیب به صورت «هُری پایین ریختن دل» نیز استعمال می‌شود، اما خود کلمه هُری برای هر نوع سقوط ناگهانی و شدید ممکن است استعمال شود.

- موس موس کردن:

Mus mus~

لابه و زاری کردن.

موس موس کردن: مجیز کسی را گفتن، دُم کسی را در طبق گذاشتن، بادمجان دور قاب چیدن (ثروت، ۱۳۷۷: ۸۰۳).

موس: اسم صوت؛ صوتی که از جمع آوردن پیاپی لب‌ها و آرام به درون کشیدن نفس پیدا آید (دهخدا).

- مایه دوره شدن:

Mâyæ dur-æ~

تباه شدن.

دوره: dur-æ کوزه‌های گلین (افشار ۱۳۶۸: ۱۴۰).

مایه را خایه کردن: مثال فلان مایه‌ها را خایه کردن. خایه به معنی تخم مرغ است (دهخدا ۱۳۵۲: ج ۳: ذیل کلمه).

همان‌گونه که در مثال‌های فوق دیده می‌شود، اغلب ضرب‌المثل‌ها به مصدر یا اسناد تأویل می‌شود.

تقسیم‌بندی دیگر کنایه‌ها از نظر ایما، تعریض، تلویح و رمز است.

ضرب‌المثل‌هایی که با کنایه ایما ساخته شده‌اند، معنای ثانوی روشنی دارند.



- دهنش در و بس نداره:

Dahan-eš dar-o~

عدم رازداری.

در و بس: کنایه از قفل و کلون و عامل بستن در است.

این ضرب‌المثل در امثال و حکم دهخدا این گونه آمده است: دهنش چاک و بست ندارد:

راز پوشیده ندارد. به زودی و بی‌جهتی ناسزا و سقط می‌گوید (دهخدا).

- خودشیرین کردن (خودشیرینی کردن):

Xod širi:n ~

چاپلوسی کردن.

خودشیرینی: خوش‌رقصی، خود را (به خلاف آنچه واقعاً هست) صمیمی و خدمتگزار

وانمودن (ثروت، ۱۳۷۷: ۳۳۷).

- آش با جاش:

Aš bâ jâš

در مورد سوغات یا نذری به کار می‌رود که ظرفی دارد و آن ظرف واپس نیامده است

(افشار ۱۳۶۸: ۳۳۸).

- دیده برا مئر مگریه:

Did-æ barâ me: r¹ megery-æ

واکنش در برابر مهربانی، مهربانی و در مقابل بی‌مهری، بی‌مهری است.

مئر: مهر

- علف خش که دئن کتره خش باشه:

Alaf xaš-æ ke da:an-e ka:r-æ xaš ~

نظیر علف به دهان بزی شیرین می‌آید یا آب دهان هر کس، به دهان خودش مزه

می‌دهد (دهخدا ۱۳۵۲: ج ۲: ذیل واژه).

کتره: بزغاله شیرمست (برهان قاطع: ذیل واژه).

۱. یکی از فرایندهایی که در گویش یزدی دیده می‌شود، کشش جبرانی است. این فرایند نوع خاصی از دگرگونی است که هم به واکه‌ها هم به همخوان‌ها مربوط است. «... در این حالت یک واکه، دو همخوان را به دنبال دارد و زمانی است که یکی از همخوان‌ها حذف شود، برای جبران واج حذف شده، واکه قبلی آن کشیده می‌شود» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۲۷).



- یه بزکم یه هخ کم:

Yæ boz kam yæ hex kam

هر چه میزان کار کم باشد، زحمتی هم که در مقابل آن کشیده می‌شود، کم خواهد بود.

Hex: اسم صوت برای راندن چارپا.

یک بز کم یک هخ کم (دهخدا ۱۳۵۲: ج ۴).

- یا کرم را به اندازه درکن یا درت را کوچک تر کن:

Yâ karam râ be andâzæ-ye- darkon yâ daret râ kuçiktar ~

در بیان لزوم رعایت تناسب بین ثروت و بخشندگی گویند.

بعد از ایما درجه سادگی فهم معنای ثانوی تعریض از همه بیش تر است.

- آدم بی‌اصول نه بر خدا نه بر رسول:

Âdam-e bi usul næ bar xodâ næ bar rasul

در بیان حال انسان بی‌هنر که به هیچ صراطی مستقیم نیست به کار رود.

- آس کشک اصفاهون، سبزی مْخواس و وسلوم:

Âš-e kaške esfâ'un sabzi moxâs-o vassalum

در مقام کمال چیزی یا کسی به کار می‌رود.

همچنین افشار می‌نویسد: «... و گاه نیز در استخفاف کسی به کار رود که از روی

خودنمایی خود را نخود هر آس بنماید» (افشار ۱۳۶۸: ۳۳۸).

مخواس: می‌خواست. وسلوم: والسلام.

- اسبی که به پیری دو بیاد، برا میدون قیومت خوبه:

Asbi ke be piri dow biyâd, barâ meydun-e qiyumat xub-æ

در مقام تعریض به کاری گویند که به سرانجام رسیده است. در مورد شخصی از کارافتاده

که درصدد کاری پرتوان باشد نیز گویند.

قیومت: قیامت

در امثال و حکم دهخدا این ضرب‌المثل این‌گونه ذکر شده است: «اسبی که در

چهل سالگی سوغان گیرد، میدان قیامت را شاید: تربیت در سالخوردان کم ثمر است»

(دهخدا ۵۲۱۳: ج ۱).



- علاوه تری، نمم داره:

Alavæ tari, nem-am dâr æ

در مورد کسی گویند که دو گناه بزرگ را باهم دارد.
افشار می نویسد: «در مقام ریشخند کسی را گویند که کاری خلاف کرده، به جای شرمندگی از آن کار طلبکار هم هست، نظیر دو قورت و نیمش هم باقی است» (افشار ۱۳۶۸: ۳۷۴).

- از دیوونه مپرسن شَمبه اکیه:

Az divunæ meporsa:n šambæ ke-yyæ

در مقام تمسخر و تعریض به آدم حواس پرت و فراموش کار گویند.
تلویح پس از تعریض است که واسطه‌های بین لازم و ملزوم زیاد است و از رمز، کمی آسان تر درک می شود. مثال:
- اوّل بازی و دندون‌گرازی:

Avval-e bâziyo dandu:n gorâz-i

در اعتراض به کسی گویند که از آغاز کاری سر ناسازگاری دارد.
نظیر این ضرب‌المثل بسیار است: «اوّل بسم‌الله و غلط، اوّل پیاله و بدمستی، اوّل پیاله و دُرد، اوّل خُم و دُردی، اوّل کاسه و اشکنه و اوّل خَنب و دُردی» (دهخدا، ۱۳۵۲: ۳۱۵ و ۳۱۶).

- کمر چاق کردن:

Kamar çâq kerda:n

خستگی در کردن.
معادل این اصطلاح در گویش: کمر سیخ کردن: کمر راست کردن (ثروت، ۱۳۷۷: ۶۵۸).
- ملاّ بیمار کن:

Mollâ bimâr ko:n

کسی را گویند که مقابل فردی بنشیند و مرتّب از رنجوری طرف مقابل خود بگوید و فرد مقابل به تدریج در خود احساس ناخوشی و بیماری کند.



۱. یکی از فرایندهای واجی که در گویش یزدی و بیشتر گویش‌های پرسیامد دیده می‌شود، همگون‌سازی است. همگون‌سازی فرایندی است که در آن تلفظ یکی از واج‌ها بر اثر مجاورت با واج دیگر روی محور جانشینی تغییر می‌کند.

بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

ملاً بیمار کن است: بیهوده می‌گوید که در تو آزار و نفاهتی است (دهخدا، ۱۳۵۲: ج ۴).
- ابر هشت و باد ورداش:

Abr hešt-o- bād vardāšt

در توصیف کاری که وقوع آن ناگهانی است به کار می‌رود.
ورداشت: برداشت

- چوغور گفته چلم‌چلم، توت تو دلم:

čuyur goft-æ čel-om čel-om tut tu del-om

برای امری گویند که وقوع آن مسلّم باشد.

چوغور: گنجشک؛ چلم: چهلیم

- شیر تو پسون کسی آوردن:

šir tu pessun-e kasi ohorda:n

کسی را به هوس انداختن.

شیر به پستان کسی آوردن: او را به هوس و میل انداختن (دهخدا، ۱۳۵۲: ج ۲).

شیر به پستان کسی آوردن: او را به هوس و میل آوردن (ثروت، ۱۳۷۷: ۵۲۳).

ایرج افشار در توضیح این ضرب‌المثل گفته است: مستعد ساختن کسی، دم کسی را دیدن برای جلب حمایت، که قابل تأمل و بازنگری است.

- سیاه‌گوش واسیدن:

Sia:h guš vasida:n

پیوسته کسی را زیر نظر داشتن. معادل زاغ سیاه کسی را چوب زدن.

- علف دم آخور تلخه:

Alaf-e dam-e âxor talx-æ

در مورد موقعیت مناسب یا ویژگی مثبتی گویند که در دسترس انسان باشد، امّا او پیوسته از آن ایراد گیرد و برایش ناخوشایند باشد.

معادل: علف دم آغل تلخ است یا نظیر مرغ همسایه به چشم غاز است (دهخدا: ۱۳۵۲):

ج ۲: ذیل واژه).

- اشنومش تو جومه‌تون نرفته:

Ešnum-eš tu jum-æ tu:n naraft-æ



در مقام عیب‌جویی از آدمی به کار می‌رود که زیانش متوجه همه‌کس می‌شود. اشنان: osnan درختچه‌ای است از تیرهٔ اسفناجیان که خاص نواحی گرم و کویری است و گاه در سواحل دریای شور می‌روید (معین).

همان‌گونه که می‌بینید واسطه‌ها در کنایه‌های ضرب‌المثل‌های فوق بسیار است و درک معنای ثانوی احتیاج به شناخت واسطه‌ها دارد و همین فهم کنایه را دشوار می‌سازد. سخت‌ترین نوع کنایه از نظر رسیدن به معنای ثانوی رمز است. در رمز واسطه‌ها اندک، اما پوشیده است. مثال‌های زیر نمونه‌های بارزی برای کنایهٔ رمز هستند.

- نخ و سوزن گل چیزی کردن:

Nax-o-suza:n gal-e(gele) čizi ~

کنایه از بزرگ کردن مطلب و عریان ساختن آن.

- چیزی پُرش گمه:

čizi por-eš gom-æ

در مقام کنایه به کسی اطلاق شود که پرادعا و مغرور باشد و خواسته‌هایش بسیار.

- نشک تو پروبال زدن:

Nešk tu par-o-bâl zada:n

حوصله داشتن، حال آمدن.

- خودش اومدن:

Xod-eš umada:n

تکبر داشتن.

- در زیاد زدن:

Dar-e ziyâd~

وزن کردن با شاخه‌ای از قیان که محمولهٔ سنگین را وزن می‌کنند (افشار ۱۳۶۸: ۱۲۹).

- رگش زدن:

Rag-eš ~

در مورد کسی که امر واضحی را با هیجان چون کشفی تازه بگوید.



بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

- گوش پن (پهن) هشتن:

Guš pa:n hešta:n

آماده ساختن خود، حواس را جمع کردن.

- مهر پای کاغذ زدن:

Mohr pâ-ye kâgaz~

سر قضیه را هم آوردن.

در ضرب‌المثل‌های فوق حتی اگر شنونده با معنای واژگان هم آشنا باشد نمی‌تواند پی به معنای ثانوی آنها ببرد؛ بدین سبب باید معنای ضرب‌المثل و کنایه‌ها و کاربرد آنها را در فرهنگ لغت جستجو کرد.

غیر از تقسیم‌بندی‌های فوق در نظر گرفتن موردی دیگر نیز به شناخت قدرت فرهنگ یزد کمک می‌کند و آن اینکه در میان صد ضرب‌المثل بررسی شده تنها ۲۵ درصد ضرب‌المثل معادلی در امثال و حکم یا فرهنگ عامیانه داشتند؛ یعنی ۷۵ درصد ضرب‌المثل‌ها خاص منطقه یزد و اهالی شیرین‌زبان آن است. این مسئله توانمندی و خاص بودن گویش مردم یزد را بیشتر آشکار می‌سازد.

در ادامه به توضیح ضرب‌المثل‌هایی می‌پردازیم که معادل موازی در امثال و حکم دهخدا یا کتاب فرهنگ عامیانه از منصور ثروت داشته‌اند و بعد از آن ضرب‌المثل‌هایی ذکر شده که معادلی در زبان معیار ندارند و خاص منطقه و مردم یزد هستند.

- آب کج نی، نو کجه:

âb kaj ni, now kaj-æ

در اثبات این امر گویند که سرچشمه کژی و خرابی از اصل هر چیز است، نه فروغ آن؛ نظیر «آب از سرچشمه گل آلود است» (افشار ۱۳۶۸: ۳۳۵).

واژه «نو» احتیاج به توضیح دارد. ایرج افشار در کتاب خود نو را «تنبوشه و راه آب» (افشار، ۱۳۶۸: ۲۵۹) تعریف کرده است، اما باید گفت «نو» همان ناو است که بر اثر لهجه تغییر آوایی داده است. ناو در لغت‌نامه دهخدا به معنی «هر چیز دراز میان خالی که یک طرف آن باز باشد» ذکر شده است. ذیل این واژه معنای جوی آب، ناودان بام‌خانه، رخنه و سوراخ نیز بیان شده است.



ایرج افشار ضرب‌المثل‌ها را به زبان محاوره نوشته است؛ بنابراین «نی» همان «نیست» است که در گویش یزدی به نی تغییر یافته است.

این ضرب‌المثل از نظر تقسیم‌بندی‌های کنایه به قریب، نسبت و ایما تقسیم می‌شود، زیرا گوینده و شنونده این ضرب‌المثل اگر اهل یزد باشد، هم معنای نو را می‌داند و هم به تغییر شکل نی وقوف دارد؛ بنابراین بلافاصله معنای ثانوی حاصل از ضرب‌المثل را درک می‌کند، اما از نظر مکتبی عنه نیز نمی‌توان به صفت یا موصوفی دست یافت؛ بلکه «خراب بودن اصل» یا «خرابی از اصل است» مکتبی عنه آن است و ذیل نسبت قرار می‌گیرد.

در امثال و حکم دهخدا می‌توان ضرب‌المثل «آب از سر تیره است» (دهخدا، ۱۳۵۲، ج ۱، ۲) را که از نظر کاربرد با این ضرب‌المثل مشترک است پیدا کرد.
- آینه خود را گم کردن:

âyen-æ-e xod râ gom~

درباره کسی گویند که دچار نخوت است و زشتی خود را نمی‌بیند.

این ضرب‌المثل در جلد اول امثال و حکم دهخدا به صورت «آینه‌اش را گم کرده است.» آمده و در توضیح آن گفته شده است: «با آنکه خود صورتی نازیبا یا سیرتی زشت دارد، دیگری را به نازیبایی و زشتی سرزنش می‌کند.» تفاوتی که با توضیح ایرج افشار دارد، آنکه افشار عیب‌جویی را در توضیح خود لحاظ نکرده است و به نخوت اشاره کرده است، در حالی که دهخدا از این ضرب‌المثل عیب‌جویی را نیز نتیجه می‌گیرد.

- یَه من آرت چَقَه لِتیرِ مِشه:

Yæ ma:n ârt čeqq:æ latir mešæ .

این عبارت تهدیدآمیز را به کسی گویند که قصد دارند با وی تسویه حساب کنند نظیر «بین یک من دوغ چقدر کره می‌دهد؟»

لتیر (latir) نان فطیر که بر روی ساج پخته می‌شود (افشار ۱۳۶۸:۲۳۴).

- لُنچ و پوز کردن:

Lonj-o puz ~

کنایه از چهره درهم کردن.

لنچ به معنای لب (دهخدا) و پوز، لب و دهان حیوان (همان) است.



بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

ایرج افشار معنی این کنایه را اخم کردن بیان کرده است، در صورتی که به نظر می‌آید توضیح منصور ثروت جامع‌تر باشد. او می‌نویسد: «لب‌ولنج: lab-o-lonj لب‌ولنج آویختن یا لب لنج آویزان یا آویخته داشتن: ناخرسندی نمودن» (ثروت، ۱۳۷۷: ۷۲۰).

لنج (lonj) لب (دهخدا). پوز: puz لب و دهان حیوان (همان).

لب‌ولنج کردن به معنی نارضایتی و اعلام آن با حالات صورت است، نه اخم کردن.

- این دیگ و کمچلی بم هم دارن:

In dik-o kamčali bom-e ham~-

در بیان تناسب دو چیز با یکدیگر.

کمچلی (kamčali): ملاقه، چمچه (افشار ۱۳۶۸: ۲۱۳).

بم (= بوم) (bom): تناسب، تجانس، همانندی (افشار ۱۳۶۸: ۴۸).

برای یک یزدی این ضرب‌المثل ذیل قریب، ایما و نسبت قرار می‌گیرد، اما کسی که با لهجه یزد و معانی لغات این ضرب‌المثل آشنا نباشد، این ضرب‌المثل را بعید و رمز می‌داند. حال سؤال این است ملاک تشخیص وضوح یا خفای معنای ثانوی ضرب‌المثل‌های بومی مردم همان دیارند یا همه مردم از هر نقطه کشور؟

- آتیشتون گرم نمشم، دودتون کور مشم:

âtiš-etu:n garm namešem, dud-etu:n kur mešem

این ضرب‌المثل بدین شکل نیز کاربرد دارد: آتیشش داغ نشدم، دودش کور شدم.

به کنایه کسی را گویند که خیری به کس نمی‌رساند و کاری جز دردسر و زیان ندارد.

- هونن گل میخ کردن یا هونن گل میخ کردن:

Hoa:n-gal-e mix ~

هاون به میخ آویختن، کار غیرعملی و سخت انجام دادن.

گل (gal): با، قاتی و مخلوط. گاه به شکل gel به کار می‌رود که در این حالت شاید

خاصیت چسبندگی آن منظور باشد.

- هته سرخ کردن:

Hottae sorx~

کنایه از عصبانیت شدید، سرخ شدن و برآشفتن.



هته (hotte/a): تاج خروس و دیگر مرغان تاجدار (همان).

- قلیه یه بار خش:

qalliyæ ya bâr xašæ

شوخی برای بار اول قابل تحمل است.

قلیه ((qalya(-e)): پاره‌ای گوشت، قطعه‌ای گوشت. نوعی خوراک از گوشت که در تابه

یا دیگ بریان کنند (معین).

- غوره چش کسی کردن:

γuræ čaše kasi ~

حسادت کسی را برانگیختن، دل کسی را سوزاندن.

- عبا زیر بغل کسی گذاشتن:

Abâ-zir-e bayal-e kasi gozâšta:n

عذر کسی را خواستن.

- دولخ کردن:

Dulax kerda:n

کنایه از شلوغ‌بازی درآوردن و جنجال کردن.

دولخ (dulax): توفان شدید که با خاک و شن همراه باشد (دهخدا).

دولاخ (dulax): غبار، گردوغبار (ثروت، ۱۳۷۷: ۴۰۲).

دولخ (dulax): در تداول عامه گناباد خراسان به معنی گردوغبار است (دهخدا).

- گیر و گاز هم هشتن:

Gir-o-gâz-e ham hešta:n

سربه‌سر هم گذاشتن.

- سنگ رو بافه هشتن:

~ru-bafæ hešta:n

کنایه از نامزد کردن یا کسی را زیر سر گذاشتن است.

بافه (baffe/a) دسته، آن اندازه از گیاه که به دست توان گرفت، دسته علف (افشار،

۱۳۶۸: ۳۹).



بررسی تحلیلی برخی از کنایه‌ها و ترکیب‌ها در اصطلاحات و ...

- ابر هشت و باد ورداش (برداشت):

Abr hešt-o bâd var dâš

در توصیف کاری که وقوع آن ناگهانی و دور از انتظار است.

- سر فیتیلۀ کسی رسیدن:

Sar-e fitilæ-ye kasi~

سر کسی را فاش کردن.

- دندون جلوی کسی افتیدن:

Dandu:n-e jelo-ye kasi oftida:n

کنایه از هرزه‌گو بودن و عفت کلام نداشتن.

- حیدر کردن:

Heydar-heydar kerda:n

کنایه از شلوغ‌بازی درآوردن. حالت مرد جوان در هنگام زن‌خواهی.

- توره^۱ تو پلاس پیچیدن:

Turæ tu pelâs piçida:n

رک و پوست‌کنده صحبت نکردن. صریح حرف زدن.

توره (ture/a): نوعی از حیوان شبیه شغال (دهخدا).

پلاس: palâs پشمینه ستر که درویشان پوشند. نوعی از جامه‌های کم‌بها، گلیم درشت

و سطر، گلیم بد، کساء، قطعه‌ای از پارچه و کهنه (معین).

نتیجه‌گیری

خلاصه نتایج آماری نوشتار حاضر را در جدول زیر می‌آوریم.

ایما	تعریض	تلویح	رمز
۲۰	۵	۳۵	۴۰



نسبت	موصوف	صفت
۸۹	۸	۳

از نظر تقسیم‌بندی کنایه به صفت و موصوف و نسبت ۸۹ درصد ضرب‌المثل‌ها ذیل نسبت قرار می‌گیرند.

از نظر قریب و بعید بودن معنای ثانوی غیر از آنچه ایما به معنی اشاره است که قریب است، بقیه ذیل بعید قرار می‌گیرند.

اما مهم‌ترین تقسیم‌بندی کنایه نشان می‌دهد بیش از ۸۰ درصد ضرب‌المثل‌ها ذیل رمز قرار می‌گیرند. از آن جهت که گفتیم رمز دشوارترین نوع کنایه از نظر وضوح و خفاست، می‌توان گفت لهجه یزدی، علی‌رغم شیرینی، دشواری‌هایی هم دارد، به جز آن بیانگر قدرت خلاقیت و ذوق مردم یزد هم می‌تواند باشد.

اختصاص یافتن بیش از ۷۰ درصد ضرب‌المثل‌ها به منطقه یزد و عدم وجود معادل در زبان معیار نیز نشان از غنای فرهنگ یزد دارد.



منابع و مأخذ

- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۸۱). عطیة کبری و موهبت عظمی (نخستین رسالات به زبان فارسی در معانی و بیان)، تهران: فردوس.
- آراتو، آنتونی (۱۳۷۳). درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی (ترجمه یحیی مدرسی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آقا حسینی، حسین و هم‌تیمان، محبوبه (۱۳۹۴). نگاهی تحلیلی به علم بیان، تهران: سمت.
- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰). معانی و بیان، چاپ دوم. تهران: انتشارات قرآن.
- احمد نژاد، کامل (۱۳۸۵). معانی و بیان، چاپ دوم، تهران: زوآر.
- افشار، ایرج (۱۳۶۸). واژه‌نامه یزدی، تهران: ایرج افشار.
- انزابی‌نژاد، رضا و ثروت، منصور (۱۳۷۷). فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، تهران: سخن.
- بهرامی، احسان (۱۳۶۹). فرهنگ واژه‌های اوستا، به یاری فریدون جنیدی، دفتر سوم، تهران: بلخ.
- تجلیل، جلیل (۱۳۶۵). معانی و بیان، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جوادیان، محمود (۱۳۸۰). «ضرب‌المثل»، فرهنگ‌نامه ادب فارسی، چاپ دوم، جلد دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲). امثال و حکم، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، تهران: امیرکبیر.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۷۵). تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز). تهران: پیام.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۴۰۱). صور خیال در شعر پارسی، چاپ بیست و سوم، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). بیان، چاپ چهارم، تهران: فردوسی.



فصلنامه فرهنگ یزد

- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۹۲). زیبایی‌شناسی سخن پارسی، تهران: نشر مرکز.
- رادویانی، محمدبن عمر (۱۳۶۲). ترجمان‌البلاغه، ج ۱، چاپ احمد آتش، استانبول ۱۹۴۹، چاپ افست تهران.
- معین، محمد (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی معین، تهران: امیرکبیر.
- میرزانی، منصور (۱۳۷۳). «جستاری در باب کنایه»، کیهان اندیشه، شماره ۵۵: ۱۷۰ - ۱۷۸.
- استانداری یزد (۱۳۷۵)، یزد نگین کویر، یزد: انجمن کتابخانه‌های عمومی یزد.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰). معانی و بیان، به کوشش ماهدخت همایی، چاپ سوم، تهران: مؤسسه نشر هما.



An analytical study of some allusions and combinations in Yazdian idioms and proverb

Sadigheh Ramazankhani

Abstract

Proverbs are an important dimension of the oral literature of any nation. The level of taste and eloquence of a society can be recognized by examining their expressions, metaphors, and common sayings. Proverbs often use humor and clever criticism to better understand situations or to warn and encourage individuals. They serve as a reflection of the thoughts and experiences of previous generations in identifying the societies' development and the course of cultural history. In this research, after selecting proverbs that were adorned with metaphors, the type of metaphor in terms of proximity and remoteness of secondary meaning, as well as its ambiguity and clarity, was examined. After conducting a frequency analysis, it was determined that over forty percent of the metaphors fall under the category of ambiguous means. This result indicates the difficulty in understanding and the breadth of vocabulary in Yazdi dialect

Key words: Yazdian oral literature, idioms and proverbs, irony

